

رحیمه توخی (۷می ۲۰۰۷)

مادر

مادر قهری از من، یا چشمت است به خواب
مادر ترا قسم بخودم، زود بده جواب
بازکن چشم خود، که دلم کرده بی کباب
بینم ترا به خواب ابد، می کشم عذاب
مادر بر گلیم عزاء می نشانیم

❀❀❀
مادر نظر کن به گریبان پاره ام
غربت نشین و بی کس و آواره ام
سوختی پر صبرم، چه باشد چاره ام
لرزیده آسمان و زمین، از نعره ام
این نیست پاس زحمت و جانفشانیم

❀❀❀
مادر بی ستاره نکن آسمان من
نابود نساز به باد یأس، آشیان من
مادر مکن رخت عزاء را به جان من
بر دوش کشیدن بار غمت نیست توان من
مادر نساز خم، نهال جوانیم

❀❀❀
من بعد از این سر به صحرا می زرم
فریاد و فغان از جور دنیا می زرم
آتش گرفته قامت از نبودنت
این آتشین تنم به دریا می زرم
مادر چرا به کوره بی غم می نشانیم

❀❀❀

از سوز دلم آسمان را شعله ور کنم
از درد جانکاهم عالم را خبر کنم
در خانه ای تاریکت باری گذر کنم
بر جای خالی ات نتوان نظر کنم
مادر چرا بسوی بیابان کشانیم



وداع (۲می ۲۰۰۲)

کاش می‌گشتم من خاک ، به خاکت مادر
می سوزد تنم از درد فراق‌ت مادر

بودم موجود ضعیف اندر دهر
شدم پرورده از آن شیریه ای تاکت مادر

فیض دامنانت به من نام و نشانی بخشید
هستم مدیون آن دامن پاکت مادر

دامن مه‌رت بود منزل آسایش من
خاک بسر باد کنم ، بر سری خاکت مادر

گر می آغوشت بود بهاری بر من
گلی هستی چیدم ز بهارت مادر

رفتی و جانم گداخته شد در آتش
از کی گیرم ز کجا ، من سراغت مادر

آخرین روز وداع لرزه انداخت بر تنم
کاش می‌گشتم همان لحظه ، هلاکت مادر

اشکریزان به مزارت ، من آمده ام
تازنم بوسه ای چند ، به پای خاکت مادر



در تبعید (۲می ۲۰۰۳)

مادر نیستی، نگری حال زاری من
این سوز آتشین دلی بی قراری من
من زنده در تعبیدم و دل مرده در بدن
ساحل نشینی که نبود افتخاری من
در زیر بار غربت خم گشته قامتم
بین آه سرد و چشمان اشکباری من
تنهائی و سکوت سوخت تار و پودی من
آمد خزان عمر ، گذشته بهاری من
شب ها بر آسمان سیاه چشم دوخته ام
یابم ستاره ای که شود غمگساری من
نیست دوستی تاشنود راز و درد دل
تا کم کند یک غمی از صد هزاری من
مادر! در حجره وسلول وجودم تو زنده ای
باشد خیالت همه جا در کناری من

